

ضرورت آموزشی استقلال مطالعات فرهنگی

پل مکایوان*

مترجم: سید علی اصغر سلطانی



پل
مکایوان

مقدمه

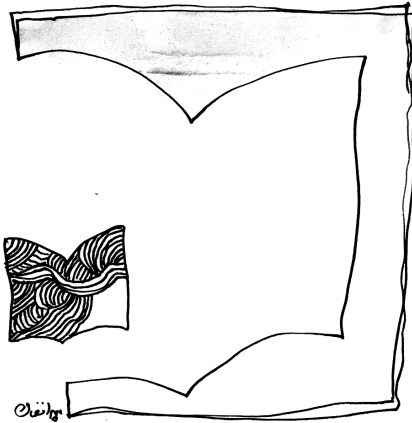
سناریوی زیر را تصور کنید. یک دانشجوی سال آخر دوره کارشناسی در دانشگاهی در آمریکای شمالی نزد استاد مورد اعتمادی می‌آید تا دربارهٔ دانشکده‌های تحصیلات تکمیلی با او مشورت کند. دانشجو تحصیل بیشتر در حوزهٔ مطالعات فرهنگی یا یک رشتهٔ مرتبط با آن را در نظر دارد. او تنها چند واحد را به عنوان یک دانشجوی دورهٔ لیسانس دربارهٔ مطالعات فرهنگی در دپارتمان سنتی تر ادبیات، زبان یا رسانه‌ها گذرانده است. این دانشجو خوش اقبال است چرا که استادش می‌تواند پیشنهادهای زیادی به او برای برنامه‌هایی بدهد که با علائق او جور در می‌آید و در دانشگاه‌هایی که شهرت آکادمیک خوبی دارند، ارائه می‌شوند. او آنچه به نظرش نقاط قوت و ضعف هر برنامه هستند و عواملی را که دانشجو باید در نظر بگیرد، فهرست می‌کند. او خود را آماده می‌کند که از خود دانشگاه‌ها اطلاعات بیشتری دریافت کند و بعد تصمیم بگیرد، فرم‌های درخواست را پر کند و کارنامهٔ رسمی ارائه دهد.

اگر این دانشجو به مطالعهٔ بیشتر در رشتهٔ انگلیسی یا یک رشتهٔ جاافتاده دیگر علاقه‌مند می‌بود، طیف بیشتری از منابع اطلاعات قابل دسترسی برای او

چکیده

این مقاله مسئلهٔ رشته‌ای بودن در مطالعات فرهنگی را از دیدگاه دانشجویان آینده در این حوزه بررسی می‌کند. این نوشتار نشان می‌دهد که مطالعات فرهنگی به عنوان یک عمل آموزشی، رشته‌ای پنهان با اندکی نمود عمومی در بیرون از چند دانشگاه است. در این دانشگاه‌ها، مطالعات فرهنگی به عنوان یک حوزهٔ موضوعی معین تدریس می‌شود. نتیجهٔ این فقدان رؤیت‌پذیری این است که مطالعات فرهنگی در معرض خطر تبدیل شدن به یک رشته برای افراد درون سیستم است، برای کسانی که از قبل «در جریان امر» هستند و آنهایی که اتفاقی به آن برمی‌خورند. من معتقدم که به لحاظ سیاسی برای پرداختن به گروه‌های محروم از امتیازات اجتماعی، مطالعات فرهنگی باید بیشتر تلاش کند تا برای این گروه‌ها قابل رؤیت شود. بنابراین، تناقض اینجاست که مطالعات فرهنگی برای این که به عنوان یک عمل آموزشی به لحاظ سیاسی وارد ماجرا شود، باید بیشتر ظواهر رشته‌ای بودن نهادی را بپذیرد.

واژگان کلیدی: رشته‌ای بودن، آموزش، برنامه‌ها، رتبه‌بندی‌ها، نظریه/عمل، رؤیت‌پذیری.



خاطر نشان می‌کند، تمایل دارد یک فراگفتمان دربارهٔ چیزهایی باشد که مطالعات فرهنگی باید باشد نه این‌که مطالعات فرهنگی چه هست. این گفتمان‌ها تقریباً پیشرفت‌های نهادی این رشته را نادیده گرفته‌اند. من ماهیت منابع موجود برای دانشجویانی که کارهای مربوط به دورهٔ تحصیلات تکمیلی را مد نظر دارند، ترسیم خواهم کرد. سرانجام این که برخی از گزینه‌ها را برای مستندسازی بیشتر و رؤیت‌پذیری برنامه‌ها در پرتو بعضی از فراگفتمان‌های یاد شده در خصوص ماهیت مطالعات فرهنگی در نظر خواهم گرفت. هدف، بازنگری پاسخمان به گزینه‌هایی چون رده‌بندی برنامه‌ها در مطالعات فرهنگی و مذاکرهٔ اجتناب‌ناپذیر دربارهٔ معیارهای احتمالی این رده‌بندی‌هاست. خلاصه این که معتقدم که مطالعات فرهنگی باید در ارتباط با شیوه‌های تأسیس و ساخت دپارتمان‌های اصلی وارد نزاع نهادی شود. به اعتقاد من، این بهترین راه برای مطالعات فرهنگی است تا از طریق آن به اهداف سیاسی‌ای که برای خودش تعیین کرده‌است، تحقق ببخشد.

رؤیت‌پذیری و واردشدن در مسائل سیاسی

سه رشتهٔ بحث اساسی را در اینجا مطرح می‌کنم. رشتهٔ اول این است که مطالعات فرهنگی رشته‌ای

مهیا بود. به عنوان مثال، اگر به برنامه‌های تحصیلات تکمیلی سنتی در رشتهٔ ادبیات علاقه‌مند می‌شد، جاهای زیادی را می‌توان برای این برنامه‌ها یافت که فهرست شده، توضیح داده شده و طبقه‌بندی شده‌اند. مشاورهٔ استاد بخشی از فرایند تصمیم‌گیری می‌شود زیرا دانشجو می‌تواند بیشتر به آن تکیه کند. اما، اگر انتخاب برای تحصیلات تکمیلی مطالعات فرهنگی باشد، این دانشجو معمولاً چیزی بیش از آن مشاورهٔ دوستانه برای شروع این فرایند ندارد (و من این را نشان خواهم داد).

البته تلقی این است که این استاد نیکخواه کلاً برای کمک در دسترس است. در بسیاری از دپارتمان‌های سنتی ممکن است از مطالعات فرهنگی ذکر چندانی به میان نیاید و شاید هیچ ذکری از آن نشود یا شاید چیزی از این واقعیت گفته نشود که امکان انجام تحصیل تکمیلی در این حوزه وجود دارد. دانشجوی بالقوه که علائق و استعدادها می‌توانند در این حوزه در حال شکوفایی، بسیار خوب به او کمک کنند، ممکن است هرگز پرسش درست را نپرسد زیرا او نمی‌داند چنین چیزی ممکن است. دانشجویانی که در مطالعاتشان وقفه‌ای افتاده یا خود را از داشتن مشاوره که از او اطلاعات بگیرند، محروم ببابند، مشکلات مشابهی دارند. نتیجهٔ نهایی این است که مطالعات فرهنگی به رشته‌ای «درون دانشگاهی» تبدیل می‌شود: تنها راه دانستن واقعی چیزی دربارهٔ مطالعات فرهنگی، داشتن نوعی ارتباط رسمی یا غیررسمی از قبل موجود با آن است. نمود عمومی پایین مطالعات فرهنگی به عنوان یک رشتهٔ آکادمیک به این معناست که اکثر دانشجویان موجود احتمالاً حتی نمی‌دانند چنین رشته‌ای وجود دارد، چه رسد به این‌که چیزی دربارهٔ آن بدانند.

من خواهم گفت که مسئلهٔ رؤیت‌پذیری فقط یکی از چالش‌های مهمی نیست که مطالعات فرهنگی با آن مواجه است، بلکه احتمالاً کمترین مسئلهٔ قابل توجه آن است، زیرا ما هیچ نظری دربارهٔ این‌که چگونه بسیاری از دانشجویانی که شاید به مطالعات فرهنگی علاقه‌مند بوده‌اند و چیزی برای کمک به این حوزه داشته‌اند، کارهای دیگری انجام می‌دهند زیرا از این‌که مطالعات فرهنگی یک گزینه است، آگاهی نداشته‌اند. یافتن و شناختن برنامه‌های دورهٔ کارشناسی ارشد و بالاتر در آمریکای شمالی در رشتهٔ مطالعات فرهنگی، کار دشواری است. من در این مقاله قصد دارم برخی از دلایل را فهرست کنم تا نشان دهم که در پرتو بحث‌های متعدد است که حوزهٔ مطالعات فرهنگی، همان‌طور که تد استریفاس (۱۹۹۸: ۴۵۳)

در دورهٔ لیسانس یا فوق لیسانس به دانشجویان ارائه می‌شود؛ تحکیم بخشیدن به مطالعات فرهنگی به مثابهٔ یک رشته در دانشگاه همان چیزی است که به این رشته کمک می‌کند تا به افراد خارج از دانشگاه برسد. مطالعات فرهنگی، بدون رشته‌ای بودن، قلمرو اختصاصی آنهایی است که از قبل پذیرفته شده‌اند. مطالعات فرهنگی به مثابهٔ یک رشته، با همهٔ شناختی که از خود دارد، ظاهراً اغلب از ویژگی‌های خود غافل است. جان برنکمن (۱۹۹۹) در نقدی ویرانگر بر بحث‌های جاری مطالعات فرهنگی دربارهٔ رشته‌ای بودن و تمایزات فرهنگ عالی/دانی، به سرعت تهی بودن این بحث‌ها را نشان می‌دهد و جایگاه مطالعات فرهنگی را به عنوان چیزی که از آن نقد می‌شود، در نظر می‌گیرد. مطالعات فرهنگی در وهلهٔ اول، با وجود تعارض گاهی آشکار آن با شکل، ادبیات است: اساساً در دنیای چاپی وجود دارد. علاوه بر آن، به شکلی انکارناپذیر فرهنگ عالی است، زیرا شخص برای شرکت در آن نیازمند تعلیم و تربیت به سبک‌های پیچیدهٔ گفتمان و یک رابطه «به لحاظ روشی بیگانه» با فرهنگ روزمره است. مهم‌ترین بحث این است که مطالعات فرهنگی با وجود ادعایش مبنی بر اساساً بین‌رشته‌ای بودنش، یقیناً یک رشته است. همان طور که برنکمن خاطر نشان می‌سازد: «روش‌ها، عناوین و هنجارهای گفتمانی مطالعات فرهنگی، محدودتر و یکنواخت‌تر از یک دپارتمان تاریخ سنتی هستند» (۱۱۰: ۱۹۹۹). تمرکز برنکمن بر ابژه‌های مطالعات فرهنگی و شیوه‌هایی است که در آنها مطالعات فرهنگی در برابر ساخته‌های فرهنگی و آنچه به عنوان ستون‌های حافظ جامعه می‌داند، واکنش نشان می‌دهد، از جمله: «خدا، دولت - ملت، فردگرایی و کاپیتالیسم چند ملیتی بازار آزاد» (۱۱۱: ۱۹۹۹).

در ادامهٔ ادعای برنکمن دربارهٔ محدود بودن مطالعات فرهنگی به عنوان یک رشته، توجه به این نکته حائز اهمیت است که مطالعات فرهنگی مانند تعداد اندکی از رشته‌ها - به لحاظ سیاست آن - محدود است. برنکمن توجهش را بر آنچه مطالعات فرهنگی ابژهٔ تحقیق خود می‌داند، متمرکز می‌کند، اما اشارهٔ گذرای او به «هنجارهای گفتمانی» است که بیش از هر چیزی جالب است. من این را اشاره‌ای به محدودیت سیاسی مطالعات فرهنگی می‌دانم، وجهی از این رشته که به اعتقاد من هم موهبت است هم آفت. دستور جلسه نسبتاً محدود جناح چپی مطالعات فرهنگی همان چیزی است که به آن ماهیت وجودی و انگیزش می‌دهد. این همان چیزی است که آن را از رشته‌های سنتی جدا می‌کند و بخش بزرگی از جذابیت

جافتاده پیوسته با فرهنگ روزمره و طبقهٔ کارگر دانسته می‌شود، اما در حقیقت، پدیده‌ای مربوط به «فرهنگ عالی» است که به ندرت در درون آکادمی قابل رؤیت است و اغلب در بیرون از آکادمی دیده نمی‌شود. مطالعات فرهنگی با وجود تمام ادعاهایش مبنی بر این که بخشی از یک سیاست زور^۳ جافتاده است، تأثیر اندکی بر سیاست در بعضی کشورها دارد و زمان زیادی می‌خواهد تا بر محیط بیرون دانشگاه تأثیر بگذارد. پرسش‌های سختی که ما باید در اینجا از خود بپرسیم عبارت‌اند از: مطالعات فرهنگی چه چیزی را و برای چه کسی تغییر داده‌است؟ به نظر من پاسخ‌ها اینها هستند: «چیز زیادی را تغییر نداده» و «عمدتاً برای دانشگاهی‌ها». معتقدم ضمیمه کردن خود به روزمره را به خاطر برداشت‌های رمانتیکی که نسبت به خود داریم و به خاطر این که خود را یاغی‌های آکادمیکی می‌دانیم که با محافظه‌کاری آموزش نهادی در نبرد است، بسیار بیشتر از حد معمول آن برآورد کرده‌ایم. با نشان دادن خود به عنوان «افراد برون دانشگاهی»^۴ و اقلیت‌های ستم‌دیده نتوانسته‌ایم توجه کنیم که ربط اندکی با اقلیت‌های واقعی در جامعه داریم. به یقین، حضور واقعی آنان را در بین خودمان غیرلازم تلقی کرده‌ایم.

فرض دوم مرتبط با مسئلهٔ فوق این است که بهترین راه برای مطالعات فرهنگی که این ارتباط (خیالی) با فرهنگ روزمره را حفظ کند، پرهیز از ظواهر رشته‌ای بودن در آکادمی است. موضع اساسی این است که چون ما تلاش می‌کنیم رابطه‌مان را با طبقهٔ کارگر، زنان یا اقلیت‌های قومی و «فرهنگ عامه» به طور کل حفظ کنیم، باید از برج‌های عاج دنیای آکادمیک تا حد امکان دوری کنیم و کارمان را «بینابین»^۵ زندگی دانشگاهی انجام دهیم و فریب پست و مقام‌های اعطایی را نخوریم. مشکل این استدلال آن است که بین‌رشته‌ای بودن مطالعات فرهنگی به هیچ وجه آن را در تماس با دنیای بیرون آکادمی نگه نمی‌دارد. یقیناً این ویژگی با خلق یک رشتهٔ پنهان صرفاً در دسترس «افراد آگاه درون دانشگاهی» در دانشکده‌های مربوطه، تأثیر معکوسی دارد. دقیقاً از دنگ و فنگ‌های رشته‌ای بودن است که مطالعات فرهنگی در پی پرهیز از آن چیزی بوده است که آن را برای دنیای بیرون آکادمی رؤیت‌پذیر می‌سازد و دانشجویانی را جذب می‌کند که مطالعات فرهنگی به آنها نیاز دارد و مطالعات فرهنگی می‌تواند برای آنان به لحاظ شخصی و سیاسی مفید باشد. به عبارت ساده‌تر، رشته‌ای بودن، رؤیت‌پذیری به همراه دارد. رشته‌ای بودن، مطالعات فرهنگی را جزئی از گزینه‌هایی می‌سازد که در مورد تحصیل

آن برای کسانی است که در درون آن هستند و همان طور که می‌دانیم دورنمایی از کنش واقعی‌ای ترسیم می‌کند که از کار آکادمیک نشئت می‌گیرد که معمولاً به شکل جدا شده از دنیای روزمره کلیشه‌ای شده است. خلاصه، این وجهی اساسی از این رشته است که اگر کنار گذاشته شود، مطالعات فرهنگی به آن صورتی که معمولاً ترسیم شده، دیگر دوام نمی‌آورد. سیاست مطالعات فرهنگی، منفعتهای جذابی فراهم می‌کند اما حاوی ریسک‌هایی است که بسیار کمتر از آنچه باید به آن پرداخته شده است.

محدودیت نسبی طیف سیاسی مطالعات فرهنگی محدودیت‌هایی بسیار واقعی برای بحث در این حوزه ایجاد می‌کند و این بدان معناست که اگر ایده‌ها خارج از آن پارامترها قرار بگیرند، می‌توان آنها را نادیده گرفت. شگفت این که رشته‌ای که میزان قابل توجهی از وقتش را با تحلیل محدود بودن دیدگاه‌های سیاسی بیان شده در رسانه‌های جمعی تحلیل و آثار توان‌فرسای این محدودیت بر گفتمان عمومی می‌گذراند، چندان به فقدان تنوع و تکثر خود توجه ندارد. اما، همان طور که ژورنالیست‌ها معتقدند همه ابعاد یک مسئله را ارائه می‌دهند، وقتی شما در داخل یک بحث باشید، محدود بودن آن را احساس نمی‌کنید. تنها زمانی فقدان گستردگی سیاست مطالعات فرهنگی آشکار می‌شود که یک قدم به عقب بردارید و سیاست مطالعات فرهنگی را با سیاست مردم به طور کل و سیاست گفتمان عمومی معاصر مقایسه کنید. دقیقاً همین ذهنیت «درون‌بین»، یعنی فقدان تلاش برای دیدن مطالعات فرهنگی به گونه‌ای که دیگران می‌توانند آن را ببینند، باعث اکثر کجروی‌های مطالعات فرهنگی شده است. این مسئله مخصوصاً زمانی حقیقت می‌یابد که درباره رشته‌ای بودن صحبت می‌کنیم.

وضعیت رشته‌ای بودن مطالعات فرهنگی در جلسه بحث و تبادل نظر داخلی آن، یک موضوع بحث جاری بوده است. اندیشمندان مطالعات فرهنگی درباره این که آیا این حوزه باید یک رشته شود یا خیر، بحث و تبادل نظر کرده‌اند، اما من پیش رفتم و به هر حال یکی از آنها شدم. به علاوه مطالعات فرهنگی می‌توانسته به شکلی که برنکمن در نظر داشته آن گونه که مطالعه گسترده‌او مشخص ساخته است یک رشته باشد، اما به معنای نهادی نیز می‌توانست یک رشته باشد. در طول ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته، مطالعات فرهنگی در بسیاری از دانشگاه‌ها نهادینه و دپارتمانی شده است. اما در همان حال، مطالعات فرهنگی همچنان در آکادمی پنهان می‌ماند. این رشته، نمود اندکی در فرهنگ به

طور کل دارد و اغلب به عنوان یک رشته آکادمیک در خارج از دانشگاه‌هایی که این رشته تدریس می‌شود، رؤیت‌ناپذیر است. بخشی از این نمود اندک، به خاطر روزگار است اما علاوه بر آن به خاطر اکراه مطالعات فرهنگی برای پذیرفتن ظاهر رشته‌ای بودن است، چرا که این رشته از آن بیم دارد که اینها نشان‌هایی از محافظه‌کاری در ساختار باشند که محافظه‌کاری در اندیشه را تشویق کنند. به همان اندازه که پژوهندگان مطالعات فرهنگی ممکن است از فقدان احترام از سوی همالانشان در سایر رشته‌ها شاکی باشند، چیزی جذاب در خصوص انگاره سرکش ما وجود دارد مبنی بر این که ما نسبت به بزرگ‌تر شدن، اکراه داریم. مطالعات فرهنگی به خاطر همه تأکیدش بر پیوندهای در حال پدید آمدن بین گفتمان‌های انتقادی نظری و کارهای روزمره، نسبت به چشمگیر نشان دادن خود با استفاده از کارکردهایش در دانشگاه اکراه داشته است. تمایل به سمت بحث‌های بی‌پایان درباره این بوده که مطالعات فرهنگی چگونه باید عمل کند، اما اینها معیارهایی هستند که فرایند روزمره نمی‌تواند خود را با آنها تطبیق دهد. ارزش آشکاری در تعیین استانداردهای بالا وجود دارد اما این، مانع بحث درباره موضوعات نهادی می‌شود و این ممانعت از طریق ارتجاعی جلوه دادن این اعمال صورت می‌گیرد و در تضاد با ماهیت رادیکال این نظریه است.

گرچه بحث‌های بی‌پایان درباره بین‌رشته‌ای بودن یا ضدرشته‌ای بودن مطالعات فرهنگی در ادبیات این حوزه فراگیر شده است، اما این رشته به شیوه‌های مختلف بسیاری در میان مردم توسعه یافته است (رونی، ۲۱: ۱۹۹۰؛ بنت، ۲۳: ۱۹۹۲؛ استراو، ۸۸: ۱۹۹۳؛ گراسبرگ، ۲: ۱۹۹۷). در کل، دانشگاه‌ها در بریتانیا و استرالیا بیش از همتایان خود در آمریکای شمالی برنامه‌ها و دپارتمان‌هایی راه‌اندازی کرده‌اند که به نحوی مطالعات فرهنگی نامیده شده‌اند. این عمل نامگذاری دوباره، پیشرفتی مهم است که این رشته را در این کشورها به سمت رشته‌ای بودن سوق داده است. هرچند مطالعات فرهنگی در ایالات متحده و کانادا به عنوان یک روش و یک حوزه کار و تحقیق پذیرفته شده، اما کمتر این گونه نامیده شده است. این مسئله به آهستگی در حال تغییر است اما گویی ایده‌های مطالعات فرهنگی بسیار سریع‌تر از عنوان آن گسترش می‌یابند. بنابراین، دانشجویانی که خواستار برنامه‌هایی تحت عنوان مطالعات فرهنگی هستند، نسبت به تعداد زیاد دانشکده‌هایی که به طور واقعی نیازشان را برآورده می‌سازند، گزینه‌های اندکی دارند. مطالعات فرهنگی همچنان ضدرشته‌ای است

زیرا به نظر می‌رسد که شتاب زیادی برای تأسیس دپارتمان‌های مطالعات فرهنگی مستقل وجود ندارد، مطالعات فرهنگی، از بعضی لحاظ، رشته‌ای پنهان است. من معتقدم که فقدان رؤیت‌پذیری، مانعی واقعی در برابر توسعه این حوزه است. دانشجویانی که احتمالاً به مطالعات فرهنگی علاقه‌مند می‌شوند در جاهایی که معمولاً می‌توانند به دنبال ایده در خصوص برنامه‌های مطالعاتی بالقوه بگردند، با آن مواجه نمی‌شوند. رشته‌ای بودن بیشتر، مطالعات فرهنگی را قادر می‌سازد که در فهرست برنامه‌های مطالعاتی و گفتمان انتخاب رشته، جایگاه برجسته‌تری کسب کند. البته وضعیت رشته‌ای بودن احتمالاً باعث می‌شود که برنامه‌های مطالعات فرهنگی توسط رسانه‌های مختلف و شرکت‌های نشر در بیرون دانشگاه‌ها که برای دانشجویان بالقوه خدمات فراهم می‌کنند، رتبه‌بندی شود. به نظر می‌رسد که رتبه‌بندی برنامه‌ها برخلاف طبیعت مطالعات فرهنگی، جانشینی برای برنامه‌های اصلی هستند، اما مرور سریع اطلاعات اخیراً موجود در بیرون دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که این حوزه رؤیت‌پذیری اندکی دارد و به اعتقاد من باید توجه عمومی به این شکل را به فال نیک گرفت.

تحکیم بخشیدن به مطالعات فرهنگی به مثابه یک رشته در دانشگاه همان چیزی است که به این رشته کمک می‌کند تا به افراد خارج از دانشگاه برسد. مطالعات فرهنگی، بدون رشته‌ای بودن، قلمرو اختصاصی آنهایی است که از قبل پذیرفته شده‌اند.

تحلیل رتبه‌بندی‌ها و فهرست‌ها
در آمریکای شمالی رتبه‌بندی برنامه‌های پسماتوسطه گاهی کاری است به بزرگی خود آموزش. تعداد زیادی منابع ژورنالیستی و مرجع وجود دارند که هر سال به‌روز می‌شوند تا در انتخاب برنامه‌های آتی به دانشجویان کمک کنند. بهترین رتبه‌بندی‌های ایالات متحده آنهایی هستند که توسط مجلات *یو اس نیوز* و *ورلد ریپورت*^۷ منتشر می‌شوند. این رتبه‌بندی‌ها برنامه‌های دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی را بر اساس برخی ویژگی‌ها رتبه‌بندی می‌کنند و این رتبه‌بندی‌ها منبع بسیاری از تشویش‌ها و هدف‌گذاری‌ها در خود مؤسسات هستند. از آنجا که رتبه‌بندی‌ها به شدت تحت تأثیر «شهرت» دانشکده‌ها هستند، معمولاً بی‌خاصیت‌اند زیرا به نحوی آینده‌بینی‌های معطوف به مقصود هستند. دانشکده‌ای که رتبه بالایی دارد تقریباً مطمئن است که در پیمایش سال آینده شهرت خوبی دارد. به علاوه، حداقل چهار شرکت بزرگ نشر وجود دارند که هر سال مجموعه‌های راهنمای برنامه دانشگاهی را منتشر می‌کنند که معمولاً جامع و دقیق تلقی می‌شوند. این کتاب‌های مرجع حجیم کلاً برنامه‌های دوره کارشناسی و دانشکده‌های تحصیلات تکمیلی را بر اساس رشته تقسیم‌بندی می‌کنند. اما همان‌طور که در رتبه‌بندی‌های *یو اس نیوز* و *ورلد ریپورت* شاهدیم، معمولاً تأکید بر دانشکده‌های حرفه‌ای - پزشکی، حقوق و مهندسی - است. به کل برنامه‌های دوره دکتری علوم انسانی کمتر از هر یک از این سه گروه توجه می‌شود. مطالعات فرهنگی یک گروه مطالعاتی فهرست شده در هیچ یک از این کتاب‌های راهنما نیست. این مسئله به خاطر جدید بودن این حوزه چندان تعجب‌آور نیست، اما دشوار یا غیر ممکن است بتوان اطلاعاتی درباره تعداد زیادی از رشته‌های مرتبط - خارج از زبان انگلیسی - که مطالعات فرهنگی گاهی در آنجا قرار می‌گیرد، پیدا کرد. *یو اس نیوز* و *ورلد ریپورت* برنامه‌های ارتباطات را رتبه‌بندی نمی‌کنند و تنها برنامه‌های فیلمسازی و MFA دانشکده‌هایی را رتبه‌بندی می‌کنند که برنامه‌های مطالعات فیلم، تلویزیون و نیز مطالعات فرهنگی را داشته باشند. در رتبه‌بندی‌های جامعه‌شناسی، زیرگروهی به نام «جامعه‌شناسی فرهنگ» وجود دارد اما هیچ شاخه مشابهی در رتبه‌بندی زبان انگلیسی که برای شناخت «مطالعات فرهنگی» مفید باشد، وجود ندارد. کتاب‌های مرجعی که این برنامه‌ها را فهرست می‌کنند کلاً کامل‌ترین کتاب‌ها هستند و معمولاً می‌توان در آنها رشته‌های

ارتباطات و مطالعات رسانه‌ها را پیدا کرد. اما وقتی نوبت به رتبه‌بندی برنامه‌ها می‌رسد، وضعیت، مشابه مجلات خبری است: مطالعات فرهنگی و حوزه‌های مرتبط را در هیچ جا نمی‌توان یافت.

در کانادا رتبه‌بندی‌های دانشگاهی حدود ۱۸ سال پیش توسط مجله مکینز شروع شد. جار و جنجال بر سر مجموعه آغازین رتبه‌بندی‌ها به مشکلاتی اشاره دارد که این نوع اطلاعات می‌تواند ایجاد کند. در چند سال نخست این برنامه تعداد اندکی از دانشگاه‌ها از دادن اطلاعات لازم به مکینز برای رتبه‌بندی امتناع کردند زیرا از نتایج آن می‌ترسیدند یا احساس می‌کردند که رتبه‌بندی‌ها به شکل ناعادلانه انجام شده‌اند. ضعف پیمایش مکینز این است که بیشتر به دوره لیسانس می‌پردازد و دانشگاه‌ها بر اساس قوت ترکیبی برنامه‌های تحصیلات تکمیلی و دوره لیسانس رتبه‌بندی می‌شوند که موقع در نظر گرفتن برنامه‌های خاص تحصیلات تکمیلی، کمک اندکی می‌کنند.

مسئله تعادل بین شهرت و اطلاعات قابل محاسبه‌تر، مسئله دشواری است. هر چند شهرت یک دانشکده ممکن است به خاطر گذشته آن باشد نه برنامه‌های کنونی‌اش، اما تناقض اینجاست که شهرت برای فارغ‌التحصیلی دانشجویان ارزش زیادی دارد و به این نکته که این شهرت تا چه میزان واقعیت آموزش آنان را بازتاب می‌دهد، چندان توجه نمی‌شود. بنابراین، شهرت یک دانشکده ممکن است از بعضی جهات هیچ ربطی به «واقعیت» نداشته باشد اما خود آن یک واقعیت باشد؛ یک کالای تجاری ارزشمند در بازار کار و تحصیل. به شکلی روزافزون، از آنجا که دانشجویان آتی مطالعات فرهنگی دسترسی‌ای به هیچ گونه داده‌های «سخت» درباره دانشکده‌ها ندارند، عمدتاً به پیمایش‌های مربوط به شهرت (اعتبار) و فقط اطلاعات غیررسمی درباره آن اتکا می‌کنند. دانشجوی آتی در مثال تخیلی من در آغاز این نوشتار تنها یک پیمایش مربوط به اعتبار غیررسمی برای هدایتش دارد، گزارش شهرت و اعتباری که یک استاد واحد در اختیارش می‌گذارد نه طیفی از افراد دانشگاهی در مؤسسات گوناگون.

تنها منبع موجود برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی آتی درباره مطالعات فرهنگی ظاهراً همان چیزهایی است که در اینترنت وجود دارد. سایت‌های اصلی رتبه‌بندی دانشکده‌ها، مانند همتایان چاپی‌شان، مطالعات فرهنگی را یک مقوله (گروه) در نظر نمی‌گیرند، اما منابع خصوصی تهیه‌شده‌ای وجود دارند که کاربرد بسیار زیادی دارند. نخستین و شاید خوشنام‌ترین آنها مرکز مطالعات فرهنگی سارا زاپکو^۹ (www.Popcultures.Com) است، سایت زاپکو فهرستی

از حدود ۵۰ برنامه در سرتاسر دنیا با پیوندهایی به سایت‌های خود دانشکده‌ها دارد. گیلبرت رادمن یک سایت مشابه در دانشگاه ساوث فلوریدا به عنوان بخشی از لیست وب سایت مطالعات فرهنگی اداره می‌کند (www.Cas.Usf.edu/communication/rodman/cultstud/programs.html) این سایت همچنین حدود ۵۰ برنامه را فهرست می‌کند که تعدادی از آنها به اینجاست فهرست شده‌اند، در سایت زاپکو وجود ندارند و برعکس. اکثر فهرست‌های سایت رادمن از فهرستی گرفته شده‌اند که تد استریفاس آن را برای شماره ویژه سال ۱۹۹۸ ژورنال مطالعات فرهنگی درباره نهادینه‌سازی تهیه کرده بود (استریفاس، ۱۹۹۸). تنها منبعی که من پیدا کردم که هر نوع رتبه‌بندی برنامه‌های مطالعات فرهنگی را ارائه می‌دهد در وب سایت انجمن ملی ارتباطات^{۱۰} در ایالات متحده یافت می‌شود: (www.natcom.org/comprog/GPDHTML/Scripts/reputationstudy.htm) هدف اصلی این سایت رتبه‌بندی برنامه‌های ارتباطات است، اما برنامه‌های مطالعات انتقادی و فرهنگی یکی از مقوله‌های آن است. این سایت تعداد زیادی دپارتمان را رتبه‌بندی می‌کند که در اصل ربطی به ارتباطات ندارند اما به مطالعات فیلم یا رسانه‌ها مربوط هستند. می‌توان از این طریق به تعداد زیادی از برنامه‌های مطالعات فرهنگی دسترسی پیدا کرد اما برنامه‌های مرتبط با انگلیسی و زبان‌های خارجی در آن گنجانده نشده است. یک دلیل برای این سوگیری آن است که این اطلاعات صرفاً یک پیمایش مربوط به شهرت است و استادان ارتباطات که این گروه پیمایش را برای رتبه‌بندی‌ها تشکیل می‌دادند، به احتمال زیاد از برنامه‌های مطالعات رسانه‌ها بیش از سایر رشته‌های علوم انسانی آگاه بودند. در هر حال، این نوعی رتبه‌بندی مطالعات انتقادی و فرهنگی در درون رشته وسیع‌تر ارتباطات است. ارزش آن برای دانشجوی آتی این است که تقریباً هیچ یک از برنامه‌های رتبه‌بندی شده در هیچ یک از دو سایت دیگر ذکر نشده است. برخی از برنامه‌های کانادا نیز از وب‌سایت انجمن مطالعات کانادا قابل دسترسی است: (www.Film.queensu.ca/FSAC/Schools.html) این برنامه‌ها در حقیقت فهرست‌بندی فیلم و ارتباطات هستند، اما بهترین راه شروع جست‌وجو برای برنامه‌های مطالعات فرهنگی در کانادا همین است (برخی از برنامه‌های کانادا در فهرست‌های تهیه شده توسط زاپکو، استریفاس و رادمن آمده است).

کار پیدا کردن برنامه مطالعات فرهنگی در آمریکای شمالی پیچیده است بیشتر به این دلیل که

برنامه‌های اندکی تحت این نام وجود دارد. پس از در نظر گرفتن برنامه‌ها در ارتباطات یا زبان انگلیسی، دانشجوی آتی هنگام جست و جوی اطلاعات عمدتاً به پاسخ‌های صادقانه خود دانشکده دل خوش می‌کند. هنگامی که به دانشکده‌ای تلفن می‌زند، گاهی یک مشاور تحصیلات تکمیلی یا کارمند خبره دیگری وجود دارد که به پرسش‌ها پاسخ مفصل بدهد. این زمانی است که فرد واقعاً می‌خواهد بداند که آیا یک برنامه، مناسب است یا خیر. گستره رویکردها در مطالعات فرهنگی، این آگاهی یافتن را بخش مهمی از کار می‌سازد. اما، دانشجویان باید بدانند که درباره رویکردهای مواد آموزشی بپرسند نه درباره خود مواد آموزشی. مطالعات فیلم و رسانه‌ها بسته به این که آیا دپارتمان می‌خواهد از رویکرد مطالعات فرهنگی پیروی کند یا روش سنتی‌تری از علوم انسانی یا علوم اجتماعی را ادامه دهد، می‌توانند برنامه‌های بسیار مختلفی باشند. اغلب، دانشجویان آتی از این تمایزات آگاه نیستند و علاوه بر آن کمک اندکی از بیرون برای راهنمایی آنان وجود دارد.

به نظر می‌رسد که رتبه‌بندی برنامه‌ها برای روح مساوات طلب مطالعات فرهنگی حکم تکفیر دارد، اما با وجود این، چیزی است که همه ما در زمان‌های مختلف آن را (شاید به صورت ناخودآگاه یا با وجدان آزرده) انجام می‌دهیم.

هر کسی که درباره مطالعات فرهنگی آگاهی دارد، در برخورد با یک دانشجو می‌تواند برنامه‌ها را بر اساس شهرتشان و کیفیت دانش‌پژوهی‌ای که ایجاد می‌کنند، پیشنهاد کند. به عبارت دیگر، ما برنامه‌ها را خودمان رتبه‌بندی می‌کنیم، خواه برای کمک به دانشجویان و خواه برای هدایت گزینه‌های کاری خودمان. ما به خودمان می‌گوییم که وابستگی آکادمیک همکارانمان هیچ ربطی به کاری که ارائه می‌دهند، ندارد، اما در عین حال میزان زیادی از وقت همایشمان را صرف مذاقه در مشخصات اسمی نام مؤسسات می‌کنیم (مک‌ایوان، ۲۰۰۳). مادامی که بر آن شویم اندازه‌گیری‌های کیفیت و شهرت آکادمیک را یک مسئله ببینیم، سوگیری‌هایمان باقی می‌ماند. بحث من این است که شاید زمان آن رسیده که این رتبه‌بندی را درک کنیم، آن را نمایان سازیم و برای دانشجویانی که دانشجوی خود ما نیستند، آن را در دسترس قرار دهیم.

آثار رشته‌ای بودن

کلید گشایش برخی از این مشکلات مبتلابه وضعیت مطالعات فرهنگی به عنوان یک رشته پنهان، شفافیت

بیشتر در برنامه‌ها و تلاشی فزاینده توسط دانشکده‌ها برای شناخته‌شدن برنامه‌هایش است. من بر این باورم که حرکت مطالعات فرهنگی به درون رشته اصلی که از بیرون دانشگاه فهرست و رتبه‌بندی شده، تغییری مطلوب است. کسانی در این حوزه هستند که قویاً در مقابل هرگونه تلاشی برای حرکت به سوی وضعیت رشته‌ای مقاومت می‌کنند، از آن می‌ترسند رادیکالیسمی که این حوزه را تعریف می‌کند، از میان برود. اما مطالعات فرهنگی بر حسب ساختارهای نهادی‌اش که با بنیان‌های نظری و سیاسی آن در تضاد است، از قبل یک رشته است و می‌توان گفت که به محض آن که دانشگاهی مدرک مطالعات فرهنگی را ارائه دهد، یک رشته می‌شود. من نمی‌خواهم نشان دهم که ساختارهای نهادی مطالعات فرهنگی کاملاً از بنیان‌های نظری آن جدا هستند، بلکه فقط می‌خواهم بگویم که این دو به اندازه کافی متمایز هستند به طوری که می‌توانیم برخی از مؤلفه‌های سنتی یک رشته را بر حسب این که برنامه‌هایمان چگونه بدون دربرگیری الزامی تصلب روش شناختی بیشتر، در آن بگنجانیم. من از مطالعات زنان به عنوان نمونه‌ای از یک رشته که در درون نظام دانشگاهی آمریکای شمالی استحکام یافته اما به یقین لبه رادیکال‌ش را از دست نداده است، استفاده می‌کنم. مطالعات زنان و مطالعات آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار (سیاهان آمریکایی) هر دو رشته‌هایی هستند که نمودی عمومی در بیرون از آکادمی دارند به طوری که دانشجویان آتی می‌توانند این حوزه‌ها را پیش از ورود به برنامه‌های دوره لیسانس یا تحصیلات تکمیلی به عنوان گزینه‌هایی برای ادامه تحصیل در نظر بگیرند. لذا، این حوزه‌ها می‌توانند باهوش‌ترین دانشجویان و آنانی را که به اهداف سیاسی‌شان متعهدند، جلب کنند.

بنابراین هر چند ممکن است عجیب به نظر برسد، من می‌خواهم بگویم که حرکت به سمت گنجاندن برخی ظواهر رشته‌ای از قبیل فهرست‌بندی و رتبه‌بندی ممکن است به شدت هماهنگ با برخی اهداف مطالعات فرهنگی باشد. در کل تحول این حوزه، تأکیدی شدید بر باز نگه‌داشتن و بین‌رشته‌ای بودن آن برای جذب تا حد امکان دیدگاه‌های مختلف بوده است. یقیناً حوزه‌ای که پنهان باقی می‌ماند، با این هدف در تضاد است. دانشجویان در یک پردیس دانشگاهی ممکن است بدانند که مطالعات فرهنگی در پردیس آنها «وجود دارد» اما ندانند که این حوزه‌ای است که می‌توانند تحقیق بیشتری در آن انجام دهند. آنهایی که در پردیس‌های بدون برنامه‌های مطالعات فرهنگی هستند، شاید هرگز از آن باخبر نشوند. در

- Bennett, T., (1992) "Putting Policy into Cultural Studies", in: L. Grossberg, C. Nelson and P. Treichler (eds), *Cultural Studies*, pp. 23–37, London: Routledge.
- Brenkman, J., (1999) "Extreme Criticism", in: *Critical Inquiry*, 26 (autumn): 109–27.
- Film Studies Association of Canada (1999), *Film and Communications Studies Programs in Canada*, URL: <http://www.film.queensu.ca/FSAC/Schools.html>, (accessed 15 January).
- Grossberg, L., (1997), *Bringing It All Back Home: Essays on Cultural Studies*, Durham, NC: Duke University Press.
- McEwan, P., (2003), "The Badge of Power?", in: J.R. DiLeo (ed.), *Understanding Affiliation: Identity in Academic Culture*, Lincoln, NA: University of Nebraska Press.
- National Communication Association, (2002), *Reputational Study Tables*, URL: <http://www.natcom.org/ComProg/GPDHTML/Scripts/reputationstudy.htm>, (accessed 19 May).
- Rodman, G., (1999), *Cultstud-L-Resources-Programs*, URL: <http://www.cas.usf.edu/communication/rodman/cultstud/programs.html>, (accessed 25 August).
- Rooney, E., (1990), "Discipline and Vanish: Feminism, the Resistance to Theory, and the Politics of Cultural Studies", in: *Differences*, 2(5): 14–28.
- Straw, W., (1993), 'Shifting Boundaries, Lines of Descent: Cultural Studies and Institutional Realignments in Canada', in: V. Blundell, J. Shepherd and I. Taylor (eds), *Relocating Cultural Studies: Developments in Theory and Research*, pp. 86–102. London: Routledge.
- Striphas, T., (1998a), "Introduction-The Long March: Cultural Studies and its Institutionalization", in: *Cultural Studies*, 12(4): 453–75.
- Striphas, T., (1998b), "Cultural Studies" Institutional Presence: A Resource and Guide", in: *Cultural Studies*, 12(4): 571–94.
- Zupko, S., (1999), *Cultural Studies Center*, URL: <http://www.popcultures.com/programs.htm> (accessed 25 August).

واقع، آگاهی از مطالعات فرهنگی برای افراد درون دانشگاه نگه داشته می‌شود، آنهایی که اتفاقی به این اطلاعات برخورد می‌کنند یا کسی را می‌شناسند که این اطلاعات را در اختیارشان قرار می‌دهد. این برنامه‌ها دانشجویان خود را از طریق روابط شخصی می‌گیرند نه از طریق یک فرایند آزاد و باز. اگر به چند و چون مطالعات فرهنگی اعتقاد داریم، برای رساندن پیام، به ساز و کار یک رشته احتیاج داریم.

البته این بحثی کلاسیک در پیدایش هر حرکت سیاسی شده یا رشته است. در نقطه‌ای مشخص از مسیر رشد، آنهایی که دخیل‌اند باید بین گسترانیدن بیشتر دانسته‌هایشان و ریسک ضعیف یا کوچک و خالص نگه‌داشتن آن یکی را انتخاب کنند. ساده‌ترین پاسخ به این پرسش در مورد مطالعات فرهنگی این است که این حوزه از قبل گسترده شده است و البته در برخی موارد با نهادینه شدن، ضعیف و غیر سیاسی شده است. اما در این نقطه از تاریخ آن، بهترین راه برای مطالعات فرهنگی در جهت به دست آوردن دوباره قوت عقاید اصلی‌اش، اتخاذ سیاست باز بودن است تا بهترین دانشجویان بتوانند به این حوزه تشویق شوند و این امکان برایشان فراهم شود. مطالعات فرهنگی ادعا می‌کند که مبنایش باز بودن، دموکراسی و سیاست ترقی‌خواه است. مطالعات فرهنگی به عنوان یک رشته آکادمیک نخبه‌گرا و پنهان، بدون توجه به این که دانش‌پژوهان آن تا چه میزان عموماً دخیل می‌شوند، نمی‌تواند هیچ یک از ویژگی‌های فوق‌الذکر را تحقق بخشد. ما باید خودمان را در دانشگاه‌ها و در گفتمان عمومی رؤیت‌پذیرتر کنیم. راه تحقق سریع این امر تشویق رشته‌ای بودن و نمود عمومی‌ای است که فراهم می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

* پل مک‌ایوان دکترای رادیو/تلویزیون/فیلم در دانشگاه نورث وسترن است. عنوان رساله دکتری او «دانش و محدودیت‌های پست مدرنیسم: برساختگرایی اجتماعی در مطالعات فیلم و رسانه‌ها» است. این مقاله با اندکی تلخیص و تصرف ترجمه شده است.

1. Ted Striphas.
2. high culture.
3. realpolitik.
4. outsiders.
5. in-between.
6. US News.
7. World Report.
8. hard.
9. Sarah Zupko's Cultural Studies Center.
10. Film Studies Association of Canada.